

خدا

از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا از دیدگاه وهابیان

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خدا از دیدگاه وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : خدا از دیدگاه وهابیان/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۷۱ ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت.

شابک : ۳۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۷-۰ : ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۷-۰ : ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ سوم: پاییز ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : وهابیه -- عقاید

موضوع : خدا

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶۲/ر۵۵خ۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : م‌۸۵-۲۵۵۶۱

اشاره

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عدّه ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که تفکّر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکّر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبّت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیّتی با

آن نـدارد. گفت و گو در محافـل علمی و معرفی انـدیشه نـاب، نیـاز به آن حرکـات انحرافی نـدارد، و چنـانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکّر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسـلامی ایران به ثمر نشـست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسـلامی حضـرت آیت اللَّه خامنه ای دام ظله هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشـر معارف اهل بیت علیهم السـلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسـجد مقدّس جمکران حضـرت آیت اللَّه وافی و همکـاران در مجمـوعه انتشـارات و مؤلف محـترم جنـاب اسـتاد علی اصـغر رضوانی کمـال تشـکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء اللَّه.

ص:۱۰

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

کیفیت صفات

اشاره

در خصوص آیات و روایاتی که صفات خداوند در آن یاد شده و در ظاهر مخالف عقل قطعی است، بین علما و متکلمان سه نظریه وجود دارد:

۱ – مذهب تأویل

این مذهب موافق رأی اهل بیت علیهم السلام و فلاسفه و کثیری از علمای اهل سنّت؛ از جمله: معتزله و ماتریدیه است. اساس این قول بر تنزیه خداوند متعال است. طبق این رأی، حکم اوّلی آن است که هر صفتی را باید بر معنای حقیقی آن حمل کرد، و در صورتی که مانع لفظی یا عقلی در میان بود، باید آن را تأویل و بر معنای کنایی و مجازی اش حمل نمود.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: نخستین چیزی که اعتقاد به آن بر هر مؤمنی واجب است، تنزیه خداوند متعال از مشابهت مخلوقات است. و اعتقاد بر خلاف آن مخلّ به ایمان است. تمام علما از امامان مسلمین اتفاق کرده اند که آنچه از صفات خداوند در قرآن و حدیث وارد شده که ظاهر آن تشبیه خداوند به خلق است، باید بر این اعتقاد بود که آن ظاهر مراد خداوند نیست...».(۱)

۱- ۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۶۰.

همو در جایی دیگر می گوید: «این که از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که آتش در دوزخ پر نمی شود تا آن که خداوند قدم خود را در آن می گذارد، این حدیث از احادیث مشهور در باب صفات است. قاضی عیاض می گوید: باید معنای آن را از ظاهرش صرف کرده و تأویل نمود؛ زیرا دلیل عقلی قطعی بر محال بودن اثبات اعضا و جوارح بر خداوند اقامه شده است».(۱)

قسطلانی در ارشاد الساری می نویسد: «غضب خداوند کنایه از عقوبت اوست».(۲) ابومنصور ماتریدی در تأویل «دستان» در قول خداوند متعال:«بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ» می گوید: «دو دست، کنایه از نعمت گسترده است».(۳)

۲ - مذهب تفویض و توقف

جماعتی دیگر از علمای اهل سنّت قائل به توقفند؛ به این معنا که گفته اند: لازم است به جهت احتیاط در دین، راجع به صفات سخنی نگوییم و آن ها را تفسیر ننماییم. از جمله کسانی که به این نظریه متمایل شده اند، مالك بن انس و سفیان بن عیینه است.(۴)

۳ - مذهب حمل به ظاهر

این نظریه قول کسانی است که تأویل صفات و هم چنین تفویض و توقف آن را حرام می شمارند، و معتقدند که تمام صفات را بر ظاهرشان باید حمل نمود.

ص:۱۲

۱- ۲. پیشین، ج ۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲- ۳. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۳- ۴. تأویلات اهل السنه، ج ۳، ص ۵۱.

۴- ۵. درّ المنثور، ج ۳، ص ۹۱.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می نویسد: «... آنچه در کتاب و سنّت ثابت شد و سلف از امّت بر آن اجماع کرده اند حقّ است و اگر لازمه آن نسبت جسمیت به خداوند باشد اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حقّ، حقّ است».(۱)

ابن بطوطه در کتاب خود می نویسد: «در دمشق از فقهای حنبلی شخصی بود به نام تقی الدین ابن تیمیه... روز جمعه بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر مسجد جامع شهر مردم را موعظه می نمود. از جمله صحبت هایش این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می آید؛ همان گونه که من از منبر پایین می آیم. در این هنگام از منبر پایین آمد. عالمی از فقهای مالکی معروف به ابن الزهرا بر او انکار نمود، مردم بر سرش ریختند و با دست و کفش کتک مفصّلی به او زدند، به حدّی که عمامه از سرش به روی زمین افتاد».(۲)

شیخ بن باز در فتاوی خود می گوید: «تأویل در صفات امری منکر است و جایز نیست، بلکه واجب است اقرار بر صفات کرد طبق ظاهری که لایق به خداوند است».(۳)

همو می گوید: «اهل سنّت و جماعت از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بر آنند که خداوند در آسمان بالای عرش خود است و دست ها به سوی او دراز می گردد».(۴)

۱- ۶. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- ۷. رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

۳- ۸. فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴- ۹. همان، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.

البانی محدّث وهابیان در فتاوای خود می گوید: «ما اهل سنّت ایمان داریم به این که از نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که خداوند در روز قیامت بر مردم تجلّی می کند و همگان او را می بینند، همان گونه که ماه شب چهارده را مشاهده می کنند.(۱)

او هم چنین در جایی دیگر بر بخاری ایراد گرفته که چرا قول خداوند: «کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلّا وَجْهَهُ» را به ملک تأویل کرده و می گوید: «این گونه تأویل را شخص مسلمان مؤمن انجام نمی دهد».(۲)

همو در جایی دیگر می گوید: «ما معتقدیم که کثیری از اهل تأویل کافر نیستند، ولی گفتارشان همانند کافران است».(۳)

استدلال قائلین به تأویل صفات

۱ - ادّعای اجماع از قاضی عیاض، و نووی و دیگران بر تأویل؛ نووی از قاضی عیاض نقل می کند که بین مسلمانان اختلاف نیست در این که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل نمود.(۴)

۲ - تعبیرهای کنایی امری عادی در زندگی بشر است که خداوند متعال نیز به جهت فهم مردم مطابق با محاورات آن ها در قرآن کریم سخن گفته است.

ص:۱۴

۱- ۱۰. فتاوی الالبانی، ص ۱۴۲.

۲- ۱۱. همان، ص ۵۲۳.

۳- ۱۲. همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

۴- ۱۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان در سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن می فرماید: «سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن به خضوع قرآن در القای معارف عالی باز می گردد؛ زیرا قصد خداوند آن است که با الفاظ و اسلوب های متداول بین مردم مطالب عالی را به مردم تفهیم کند، و می دانیم که این الفاظ برای معانی محسوس یا قریب به حس وضع شده است؛ از همین رو وافی به تمام مقصود نبوده و سبب ایجاد تشابه در آن ها گشته است، مگر بر کسانی که از نوعی بصیرت و تسلّط علمی برخوردارند، که در نتیجه متشابهات قرآن برای آنان با تعمیق نظر و دقّت فکر و با رجوع به محکمات، روشن و واضح خواهد گشت».(۱)

ابن رشد اندلسی در کتاب فصل المقال در بحثی با عنوان: حق با حق مخالفت نداشته، بلکه شاهد و موافق بر آن است، می نویسد: «ما مسلمانان معتقدیم که شریعت الهی حق است و می تواند ما را به سعادت برساند... و نیز معتقدیم که هرگز حکم عقلی و برهانی با شرع به مخالفت بر نمی خیزد... آن گاه می گوید: هر گاه حکم عقلی برهانی بر خلاف شرع بود باید شرع را تأویل نمود. و معنای تأویل آن است که لفظ را از معنای حقیقی به معنای مجازی تبدیل کرد و این عادت عرب است که گاهی در کلماتش از تشبیه و استعاره استفاده می کند. و این مطلبی است که هیچ یک از مسلمین در آن شک ندارند... از همین رو مسلمانان اتفاق کرده اند بر این که واجب

۱- ۱۴. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۸، با تلخیص.

نیست در آنجا که ظاهر آیه یا روایت با حکم عقلی قطعی مخالف است آنها را به ظاهرش حمل نمود».(۱)

اهتمام اهل بیت علیهم السلام در تنزیه باری تعالی

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان نفی تشبیه، و اثبات عدل قابل احصا و شمارش نیست».(۲)

امام رضاعلیه السلام می فرماید: «هر کس که خدا را به خلقش تشبیه نماید، مشرک است، و هر کس که او را به داشتن مکان توصیف کند، کافر است».(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: «چیزی شبیه خداوند عزّوجلّ نیست».(۴) همچنین فرمود: «منّزه است خداوندی که غیر از او کسی به حقیقتش پی نخواهد برد. او همانندی ندارد».(۵)

منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

قرآن کریم کسانی را که از عقل خود استفاده نمی کنند، به عنوان بدترین چهارپایان تعبیر کرده است و می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ»؛(۶) «همانا بدترین چهارپایان نزد خداوند، اشخاص

۱- ۱۵. فصل المقال، ص ۹۶ - ۹۸.

۲- ۱۶. فضل الاعتزال، ص ۱۶۳.

۳- ۱۷. توحید صدوق، ص ۶۹، باب ۲.

۴- ۱۸. توحید صدوق، ص ۱۲۵، باب ۹.

۵- ۱۹. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۶- ۲۰. سوره انفال، آیه ۲۲.

کر و گنگی هستند که تعقّل نمی کننـد.» و در جـایی دیگر می فرمایـد: «وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ »؛(۱) «خداوند پلیدی را برای کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند.»

امام صادق علیه السـلام در حـدیثی می فرمایـد: «... به عقل است که بندگان، خالق خود را شـناخته و مخلوق بودن خود را می شناسند، او مدبّر آنان است و همه تحت تدبیر اویند، و تنها او باقی و بقیه فانی اند...».(۲)

قاضـی عبـدالجبار معتزلی در وصف ادلّه می گوید: «اولین دلیل عقل است؛ زیرا با اوست که بین نیک و بد تمییز داده می شود و نیز به واسطه اوست که حجّیت کتاب و هم چنین حجّیت سنّت و اجماع ثابت می شود».(۳)

ابوعلی جبایی از بزرگان معتزله می گویـد: «همه معارفی که در قرآن راجع به توحیـد و عـدل وارد شـده، تأکیـد کننده اموری است که عقل انسان به آن اذعان دارد...».(۴)

۱- ۲۱. سوره یونس، آیه ۱۰۰.

۲- ۲۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۴.

۳- ۲۳. فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۳۹.

۴- ۲۴. المحیط بالتکلیف، ج ۴، ص ۱۷۴.

رؤیت

توضیح

از جمله مسائلی که از روزگاران کهن نزد متکلمان مورد بحث بوده و اختلاف شدیدی در آن واقع شده، رؤیت خداوند متعال است. آیا خداوند را در دنیا یا در آخرت، به چشم سر یا با چشم بصیرت می توان دید؟ در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم؛

معتزله و شیعه امامیه معتقدنـد: خداوند متعال در دنیا و آخرت به دیده سر ادراک نمی شود، ولی با قلب و دل و به چشم یقین رؤیـت می شـود. و ایـن عـالی ترین مراتب ایمـان است که از او به «عین الیقین» و شـهود قلـبی تعـبیر می شـود. لکن وهابیـان و حنبلیان به طور عموم، و تابعین مذهب اشـعری از حنفیه و مالکیّه و شافعیّه معتقدند که خداوند متعال در دنیا یا در آخرت دیده می شود.

ابن قیّم جوزیه می گویـد: «قرآن و سنّت متواتر و اجماع صـحابه و ائمه اسـلام و اهل حـدیث و... بر این عقیده اند که خداوند متعـال در روز قیـامت بـا چشم سـر به طور عیان رؤیت می شود؛ همان گونه که ماه شب چهارده و خورشـید هنگام ظهر را می توان دید».(۱)

۱- ۲۵. حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ص ۳۰۵.

البانی در فتاوای خود می گوید: «ما اهل سنّت بر این باوریم که از جمله نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت، برای بندگانش تجلّی می کند و او را خواهند دید؛ همان گونه که ماه را در شب چهارده می بینیم».(۱)

عبدالعزیز بن باز مفتی آل سعود در عصر خود می گوید: «کسی که منکر رؤیت خداوند متعال در آخرت است، پشت سرش نمی توان نماز گزارد و او نزد اهل سنّت و جماعت، کافر است».(۲)

همچنین البانی در تعلیقه خود بر کتاب العقیده الطحاویه(۳) از برخی از مشبّهه نقل کرده و تأیید می کند: کسی که معتقد به رؤیت خداوند باشد، ولی نه در جهت خاص، باید به عقل خود مراجعه کند؛ یعنی مشکلی در عقل خود دارد.

ادلّه امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

اشاره

شیعه امامیه و معتزله که معتقد به نفی رؤیت به دیده ظاهری هستند، به چند دلیل عقلی و نقلی؛ چه قرآنی و چه حدیثی تمسک کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) دلیل عقلی

هر عاقلی می داند که دیدن با چشم امکان ندارد، مگر آن که شی ء مرئی

۱- ۲۶. فتاوی الألبانی، ص ۱۴۲.

۲- ۲۷. فتاوی بن باز، رقم ۲۸۸۷.

۳- ۲۸. العقیده الطحاویه با تعلیق و شرح البانی، ص ۲۷.

در جهت و مکان خاصی مقابل بیننده قرار گیرد و حال آن که این مسأله در مورد خداوند متعال محال است.(۱)

ب) دلیل نقلی قرآنی

۱ – خداوند می فرماید: «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ»؛(۲) «او را هیچ چشمی درک نمی کند و حال آن که او بینندگان را مشاهده می کند و او نامرئی و به همه چیز آگاه است.»

قاضی عبدالجبار معتزلی در شرح این آیه می گوید: «هنگامی که ادراک با بینایی همراه شود، به معنای دیدن است که در این آیه، خداوند آن را نسبت به خودش نفی کرده است».(۳)

۲ – خداوند می فرماید: «... وَلا يُحيطُونَ بِهِ عِلْماً»؛(۴) «هیچ کس به او احاطه علمی ندارد.» پر واضح است که رؤیت نوعی احاطه علمی از بشر بر خداوند متعال است که خداوند متعال آن را از خودش نفی می کند.

۳ – خداوند می فرماید: «وَلَمّا جآءَ مُوسى لِميقاتِنا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِني أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَراني وَلكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَراني فَلَمّا تَجَلّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ»؛(۵) «و چون موسی در

۱– ۲۹. کشف المراد، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲– ۳۰. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۳– ۳۱. شرح الاصول الخمسه، ص ۲۳۳.

۴– ۳۲. سوره طه، آیه ۱۰۹.

۵– ۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

وقت معیّن به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، موسی [به تقاضای قوم خود] عرض کرد: خدایا! خودت را بر من بنمایان که تو را ببینم؛ خداوند در پاسخ فرمود: مرا تا ابد نخواهی دید ولکن به کوه بنگر، اگر کوه به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه که نور خدا بر کوه جلوه کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بی هوش افتاد، سپس که به هوش آمد، عرض کرد: خدایا تو منزّه و برتری، به درگاهت توبه کردم و اوّل کسی باشم که ایمان آوردم.»

در این آیه از چند جهت می توان بر نفی رؤیت استفاده کرد:

الف) جواب خداوند به نفی مؤبّد: «لَنْ تَرانی».

ب) تعلیق امکان رؤیت بر امر محال: «وَلکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی».

ج) تنزیه حضرت موسی علیه السلام از رؤیت بعد از به هوش آمدن: «قالَ سُبْحانَکَ».

د) توبه حضرت موسی علیه السلام از طلب رؤیت از جانب هفتاد نفر: «تُبْتُ إِلَیْکَ».

ج) دلیل نقلی روایی

۱ - مسلم از عایشه نقل کرده است: «هر کس گمان کند که محمّد پروردگارش را دیده، بر خداوند نسبت ناروا داده است».(۱)

۱- ۳۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲ – نسایی از ابوذر نقل کرده است: «پیامبرصلی الله علیه وآله خداوند را با قلبش، نه با دیدگانش مشاهده نموده است».(۱)

۳ – طبری در تفسیرش از ابن عباس در تفسیر آیه: «سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ ...» نقل می کند که معنای آیه این گونه است: «من اولین کسی هستم که ایمان می آورم به این که هیچ کس از مخلوقات، او را نخواهد دید.»(۲)

۴ – ابن ماجه نیز روایتی را از پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد سؤال از میّت نقل می کند، که در آن آمده است: میّت به جهت این پاسخ که خداوند دیده نمی شود، پاداش نیکی به او داده می شود.(۳)

۵ – امام علی علیه السلام در توصیف خداوند متعال می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که... دیدگان او را نبینند و پوشش ها او را مستور نسازند».(۴)

۶ – اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا خداوند در روز رستاخیز دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار دور است از این امر، ای پسر فضل! دیدگان تنها اشیایی را می بینند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها وکیفیّت است».(۵)

۱- ۳۵. تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۲۷۶؛ المطالب العالیه، رازی، ج ۱، ص ۸۷.
۲- ۳۶. جامع البیان، ج ۹، ص ۳۸.
۳- ۳۷. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۲۶.
۴- ۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.
۵- ۳۹. بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۱.

۷ – ذعلب یمانی از امام علی علیه السلام سؤال کرد: ای علی علیه السلام! آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم عبادت کنم؟ ذعلب پرسید: چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمود: دیدگان به مشاهده عیان او را نبینند، بلکه قلب ها به حقیقتِ ایمان او را ادراک کنند...».(۱)

۸ – امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی پیامبرصلی الله علیه وآله بر شخصی گذر نمود که دیدگانش را بر آسمان دوخته و دعا می کند، فرمود: چشمانت را ببند؛ زیرا او را نخواهی دید».(۲)

تصریح ائمه اهل بیت علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی

از مجموعه کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که آنچه محال است، رؤیت به دیده است، ولی رؤیت به قلب – که از آن به شهود باطن تعبیر می شود – برای مؤمنین امکان دارد.

۱ – محمّد بن فضیل می گوید: از امام رضاعلیه السلام سؤال نمودم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «به قلبش دیده است؛ آیا نشنیده ای قول خداوند عزّوجلّ را که فرمود: «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی ؛ «او را به چشم سر ندید ولکن او را با قلب خود مشاهده نمود.»(۳)

۲ – امام صادق علیه السلام در جواب شخصی که از امکان رؤیت خداوند در روز

۱– ۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۲– ۴۱. توحید صدوق، ص ۱۰۷.

۳– ۴۲. توحید صدوق، ص ۱۰۷، حدیث ۱۵.

قیامت پرسیده بود، فرمود: «هرگز رؤیت با قلب، همانند رؤیتِ چشم نخواهد بود؛ منزّه است خداوند از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان او را توصیف می کنند».(۱)

۳ - مردی از خوارج بر امام باقرعلیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای اباجعفر! چه چیزی را عبادت می کنی؟ حضرت علیه السلام فرمود: خدا را. آن مرد باز سؤال کرد: آیا او را دیده ای؟ حضرت فرمود: «چشم ها با مشاهده بینایی او را نخواهند دید، ولی قلب ها با حقیقت ایمان او را خواهند یافت...».(۲)

۴ - یعقوب بن اسحاق می گوید: به ابامحمّدعلیه السلام نامه ای نوشته از او سؤال نمودم: بنده چگونه پروردگار خود را عبادت می کند؛ در حالی که او را نمی بیند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «ای ابایوسف! آقا و مولا و نعمت دهنده بر من و پدرانم بزرگ تر است از آن که به چشم دیده شود». سؤال کردم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند تبارك و تعالی از نور عظمتش آنچه دوست داشت به رسولش از راه قلب نشان داد.(۳)

۵ - اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا خداوند در روز قیامت دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار از این معنا بالاتر است. ای فرزند فضل! دیدگان تنها

۱- ۴۳. پیشین، حدیث ۱۷.
۲- ۴۴. توحید صدوق، باب ما جآء فی الرؤیه، ح ۵.
۳- ۴۵. کافی، ج ۱، ص ۹۵، باب فی ابطال الرؤیه.

چیزهایی را درک می کنند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیت است».(۱)

علاّمه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «خداوند متعال در کلام خود گونه ای از رؤیت و مشاهده را ثابت می کند که غیر از رؤیت بصری حسّی است، و آن، نوعی شعور باطنی در انسان است که بدون به کار بردن ابزار حسّی یا فکری می توان به آن دسترسی پیدا کرد و در پرتو آن، نوعی معرفت به خداوند پیدا می شود که با معرفت فکری فرق دارد؛ این معرفت همان وجدان و شهود باطنی است که هیچ نوع حجابی باآن نمی باشد، و هرگز انسان را از او غافل نکرده و به دیگری مشغول نمی سازد. و همین معنا مراد از لقای الهی است که در روز قیامت برای صالحین از بندگان فراهم خواهد شد...».(۲)

اعتراف برخی از علمای عامه

برخی از علمای عامه؛ همانند شیعه امامیه قائل به عدم امکان رؤیت حضرت حق سبحانه و تعالی به دیده چشم شده اند. اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ثعالبی در تفسیر آیه شریفه «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى می گوید: «از عایشه و جمهور اهل سنّت نقل شده که ضمیر در

۱- ۴۶. بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۱.

۲- ۴۷. المیزان، ج ۸، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

«رآه» به جبرئیل بازمی گردد نه پیامبر».(۱) نتیجه این که پیامبرصلی الله علیه وآله خدا را ندیده است.

۲ - شاطبی می گوید: «صحابه منکر رؤیت خداوند متعال بوده اند».(۲)

۳ - ذهبی در شرح حال ابوعبداللّه بخاری می گوید: «او عالم اهل بخارا و شیخ آنان، فقیهی باورع و زاهد بود. و هر کسی را که قائل به خلق قرآن و احادیث رؤیت و نزول خدا از آسمان بود، تکفیر می نمود».(۳)

بررسی ادله قائلین به رؤیت

توضیح

کسانی که معتقد به رویت خداوند به دیدگان هستند، به ادله ای چند از آیات و روایات تمسک کرده اند:

دلیل اول

خداوند متعال می فرماید: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ * إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ * وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَهٌ * تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَهٌ»؛(۴) «آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و[به چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند. و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آن ها را می شکند.»

گفته شده که این آیه دلالت بر رؤیت خداوند در روز قیامت از ناحیه عدّه ای دارد.

---

۱ – ۴۸. الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- ۴۹. الاعتصام، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳- ۵۰. تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

۴- ۵۱. سوره قیامت، آیات ۲۲ – ۲۵.

پاسخ

شکّی نیست که نظر در لغت به معنای رؤیت و دیـدن است، ولی جمله «إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ» درمقابل «تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ» آمده است، و لـذا به قرینه مقـابله در معنـای لغوی آن به کار نمی رود، بلکه معنای کنایی آن اراده می شود، که همان انتظار رحمت است؛ زیرا جمله مقابـل به این معنـا است: «می داننـد که حـادثه نـاگواری در پیش است...». در این مورد انتظـار حـادثه ناگوار است و در مورد «نظر» نیز انتظار رحمت است.

قاضـی عبـدالجبار معتزلی می گویـد: «از جمـاعتی از مفسّـِرین رسـیده که این آیه حمـل بر انتظـار می شود، همان گونه که در احادیث نیز وارد شده است. ابوحاتم رازی به سـند خود از مجاهد در تفسـیر آیه شریفه: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ»، نقل می کنـد که فرمود: «یعنی دیـدگان بابشاشت و خوشـرویی منتظر ثوابنـد». و همین تفسـیر از ابن عباس نیز نقل شده است... آن گاه قاضی عبدالجبار می گوید: با این روایات صحّت گفتار ما ثابت می شود که مراد به نظر در آیه «انتظار» است».(۱)

دلیل دوم

آیـات فراوانی دلالت دارد بر این که مؤمنین به لقای پروردگار نایل می شونـد، و معلوم است که ملاقات مسـتلزم رؤیت است. خداوند متعال می فرماید: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا یُشْرِکْ

ص:۲۷

۱- ۵۲. المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج ۴، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»؛(۱) «هر کس به لقـای [رحمت]او امیـدوار است بایـد نیکوکار شود و هرگز در پرسـتش خـدا احـدی را با او شریک نگرداند.»

گفته شده که مقصود از ملاقات در آیه دیدن به چشم است.

پاسخ

خداونـد متعال در رابطه با منافقین نیز از کلمه «لقاء اللَّه» اسـتفاده کرده است آنجا که می فرمایـد: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ»(۲) «در نتیجه این تکـذیب، خـدا هم دل آن هـا را ظلمت کـده نفـاق گردانیـد تـا روزی که به کیفر بخـل و اعمال زشـتشان برسـند.» و می دانیم که هرگز منافقین خداونـد را نخواهنـد دیـد. پس در این آیه لقا به معنای لقای مرگ و حساب و انواع عـذاب آمـده است. قاضـی عبـدالجبار معتزلی می گویـد: «هرگز لقا به معنای رؤیت نیست، و لـذا یکی از آن دو به جای دیگر اسـتعمال نمی شود. شـخص کور صـحیح است که بگویـد: به ملاقات فلان شـخص رفتم، ولی صـحیح نیست که بگوید: فلان شخص را دیدم... پس لقا در آیه را باید حمل بر معنایی کرد که با حکم عقل سازگاری داشته باشد...».(۳)

دلیل سوم

خداونـد متعـال می فرمایـد: «کَلاّـ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»؛(۴) «چنین نیست، اینـان [کفـار] از معرفت پروردگارشـان محجوب و محرومند.»

ص:۲۸

۱- ۵۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲- ۵۴. سوره توبه، آیه ۷۷.

۳- ۵۵. شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴- ۵۶. سوره مطففین، آیه ۱۵.

فخر رازی می گوید: «اصحاب ما به این آیه تمسک کرده اند بر این که مؤمنین خداوند سبحان را خواهند دید، و الاّ تخصیص آیه به کفار بی فایده است».(۱)

پاسخ

استدلال به آیه مبتنی بر آن است که معنای آیه این باشد که: کفار از دیدن خدا محرومند؛ در حالی که در آیه لفظ «رؤیت» به کار نرفته است؛ لذا ظاهر معنا این است که کفار از رحمت خدا محرومند.

دلیل چهارم

گروه مشبّهه در جواز رؤیت، به برخی از احادیث نیز تمسک کرده اند؛ از قبیل قول پیامبرصلی الله علیه وآله که بنابر نقل بخاری فرمود: «... همانا شما خدا را در روز قیامت خواهید دید...».(۲)

و نیز از جریر نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله؛ در حالی که به ماه نظاره می کرد، فرمود: «شما پروردگارتان را خواهید دید، همان گونه که این ماه را می بینید...».(۳)

پاسخ

اوّلاً: این ها خبر واحدند و مفید علم نیستند و لذا در اعتقادات ارزشی ندارند.

ثانیاً: این گونه احادیث، مخالف با آیات قرآن و عقل است، و لذا اعتباری ندارد.

۱- ۵۷. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۲- ۵۸. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، باب معرفه طریق الرؤیه.

۳- ۵۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۲۶و۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۶.

ثالثاً: حدیث دوم به جهت وجود قیس بن ابی حازم، سندش ضعیف است؛ زیرا عبداللَّه بن یحیی بن سعید می گوید: او احادیث منکر را نقل می کند و یعقوب دوسی می گوید: «اصحاب ما در حق او سخن ها گفته اند و عدّه ای او را مورد حمله قرار داده اند...».(1)

ص:۳۰

۱- ۶۰. میزان الاعتدال، رقم ۶۹۰۸.

تجسیم

اشاره

از جمله مسائل مورد اختلاف متکلمان، مسأله تجسیم و جسمانیت خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده اند.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می گوید: «آنچه که در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جسم بودن شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».(۱)

شیخ محمّد ابوزهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می نویسد: «سلفیّه هر صفت و شأنی را که در قرآن یا روایات برای خداوند ذکر شده، حمل بر حقیقت کرده و بر خداوند ثابت می کنند...؛ در حالی که علما به اثبات رسانده اند که این عمل منجرّ به تشبیه و جسمیّت خداوند متعال خواهد شد...».(۲)

ابن الوردی می گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد».(۳)

ص:۳۱

۱- ۶۱. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- ۶۲. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۵.

۳- ۶۳. تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

ناصرالدین البانی در فتاوای خود می گوید: «معتزله و دیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، و هر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته و او را به تشبیه و تجسیم نسبت می دهند... ولی ما اهل سنّت ایمان داریم که از منّت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت بر آنان تجلّی کرده و او را مانند ماه شب چهارده می بینند».

عبداللَّه بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطّاب نقل می کند: «هر گاه خداوند بر کرسی خود می نشیند، صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می شود».(۱)

ولی رأی اکثر متکلّمان؛ از جمله شیعه امامیه، تنزیه خداوند متعال از جسمیّت است. فخر رازی در کتاب المطالب العالیه می نویسد: «در این باب اهل علم بر دو دسته اند: اکثر آنان معتقد به تنزیه خداوند از جسمیّتند، ولی مجسّمه قائل به جسمانیت خداوند می باشند».(۲)

امّا در میان شیعه امامیه اتفاق نظر بر نفی جسمیّت است که عبارات برخی از آنان را یادآور می شویم:

۱ - شیخ کلینی بابی در کتاب کافی با عنوان: «باب النهی عن الجسم و الصوره» ذکر کرده است.(۳)

۲ - شیخ صدوق در کتاب التوحید بابی به نام «باب انّه عزّوجلّ لیس بجسم و لا صوره» آورده است.(۴)

۱- ۶۴. کتاب السنه، ص ۷۹.

۲- ۶۵. المطالب العالیه، ج ۲، ص ۲۵.

۳- ۶۶. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۴- ۶۷. التوحید، ص ۹۷.

۳ - ابوالفتح کراجکی در کنز الفوائد بابی با عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ اللّه تعالی لیس بجسم» دارد.(۱)

۴ - شیخ طوسی رحمهم الله در تفسیر التبیان(۲) ذبیحه کسانی که قائل به تجسیمند را حلال نمی داند. و نیز در کتاب المبسوط(۳) حکم به نجاست مجسّمه کرده و آن ها را در شمار کفّار می داند.

۵ - قاضی ابن برّاج در جواهر الفقه تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است.(۴)

۶ - قطب راوندی در فقه القرآن تصریح به باطل بودن نماز در پوست ذبیحه کسی نموده که قائل به جسمیّت خداوند است. و نیز قائل به عدم جواز انتفاع از آن است.(۵) همو در جایی دیگر از کتابش می گوید: مذهب تجسیم از مذاهب فاسد است.(۶)

۷ - شیخ طبرسی در مجمع البیان(۷) معتقد به جایز نبودن خوردن ذبیحه کسی است که قائل به جسمیّت خداوند است.

و نیز از جمله کسانی که قائل به نجاست مجسّمه بوده و آنان را در زمره

۱- ۶۸. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.
۲- ۶۹. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.
۳- ۷۰. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.
۴- ۷۱. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.
۵- ۷۲. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.
۶- ۷۳. همان، ص ۱۲۳.
۷- ۷۴. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

کفـار می داننـد؛ علامه حلّی در منتهی المطلب،(۱) ابن فهـد حلّی در الرسائل العشـر،(۲) محقق کرکی در جامع المقاصـد،(۳) علامه مجلسی در بحارالأنوار(۴) و... می باشند.

قرآن و نفی جسمیّت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می بریم که خداوند متعال از جسم و جسمانیت مبرّاست.

۱ - خداونـد می فرماید: «یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فِیها وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»؛(۵) «او هر چه در زمین فرو رود و هر چه بر آیـد و آنچه از آسـمان نـازل شـود و آنچه بالاـ رود، همه را می داند و او با شماست هر کجا باشید و به هر چه کنید به خوبی آگاه است.»

آیه به طور صـراحت دلالت بر سـعه وجود خداونـد سـبحان دارد و این که او در هر مکانی با ما است، و کسـی که چنین شأنی دارد، نمی تواند جسم یا حلول کننده در محلّی باشد.

۲ - و نیز می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی ا

۱- ۷۵. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.
۲- ۷۶. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.
۳- ۷۷. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.
۴- ۷۸. بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۸۷.
۵- ۷۹. سوره حدید، آیه ۴.

ْلأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَهٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَهٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُمْ وَلا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَلا أَكْثَرَ إِلّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ»؛(۱) «آیا ندیدی که آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است. هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آن که خداوند چهارم آن هاست و نه پنج کس جز آن که خدا ششم آن هاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آن که خدا با آن هاست هر کجا باشند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امورِ عالم داناست.»

این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداوند متعال دارد، و این که در همه جا موجود و با همه کس همراه است. و این گونه خدایی نمی تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد و با وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است.

۳ - همچنین می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ»؛(۲) «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده اید. خدا به همه جا محیط و بر همه چیز داناست.»

این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفیِ جسمیّت خداوند دارد.

۱- ۸۰. سوره مجادله، آیه ۷.

۲- ۸۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۴ – و نیز می فرماید: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ»؛(۱) «هیچ موجودی همانند او نیست و او شنوایِ بیناست.»

پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام و شبیه آن ها می بود.

۵ – و نیز می فرماید: «وَاللَّهُ الْغَنِیُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ»؛(۲) «و خداوند از خلق بی نیاز است و شما فقیر و نیازمندید.»

می دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می بود، و هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. و این با غنای خداوند سازگاری ندارد.

۶ – همچنین می فرماید: «هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ»؛(۳) «اوّل و آخر هستی و پیدا و نهان وجود همه اوست.»

در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر و باطن معرفی کرده، و اگر جسم می بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش) باشد، و در نتیجه لازم می آید که او ظاهر و باطن نباشد.

۷ – و نیز می فرماید: «لا تُدْرِکُهُ ٱلْأَبْصارُ»؛(۴) «دیده ها او را درک نمی کنند.»

و اگر خداوند جسم بود چرا دیده ها او را ادراک نکنند؟!

۱– ۸۲. سوره شوری، آیه ۱۱.

۲– ۸۳. سوره محمّد، آیه ۳۸.

۳– ۸۴. سوره حدید، آیه ۳.

۴– ۸۵. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

مقابله اهل بیت علیهم السلام با قول به تشبیه

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «منزه است خداوندی که جز او کسی دیگر از کیفیتش اطلاعی ندارد، همانندی برای او نیست و او شنوای بیناست، محدود نشده، و محسوس نخواهد بود و مورد تجسّس واقع نخواهد گشت. دیدگان و حواس او را ادراک نکرده و چیزی او را احاطه نمی کند. جسم و صورت نیست...».(۱)

و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می فرماید: «نه جسم است و نه صورت، بلکه او جسم کننده اجسام و صورت دهنده صور است. جزء جزء نشده و متناهی نیست. زیاده و نقصان در او راه ندارد. و اگر خداوند آن گونه باشد که می گویند، پس فرقی بین خالق و مخلوق نیست...».(۲)

از امام جواد و هادی علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیّت خداوند شد به او زکات ندهید و به او اقتدا نکنید».(۳)

عوامل پیدایش نظریه تجسیم

۱ – میل عوام به تجسیم: زیرا بشر به جهت آن که به چشم خود عینک طبیعت و مادّیت را دارد، لذا می کوشد همه چیز را از دیدگاه مادّیت حل کند.

۲ – خوف از افتادن در تعطیل: لکن این قول افراطگری است که می توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

۱– ۸۶. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲– ۸۷. همان، ص ۱۰۶.

۳– ۸۸. توحید صدوق، ص ۱۰۱.

۳ – تأثّر از فرهنگ یهود: زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عدّه ای از مستبصرین اهل کتاب به دستگاه خلافت نزدیک شده و از این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده اند.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل می نویسد: «بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم و تشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام آن ها برگرفته از تورات بوده است».(۱)

تصریح علمای اهل سنّت به تجسیم ابن تیمیه

جماعتی از علمای اهل سنّت تصریح به تجسیم وهابیان و در رأس آن ها ابن تیمیه نموده اند، اینک به کلمات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – قاضی سبکی می گوید: «اهل توحید بر این که خداوند در جهت خاصی نیست، اتفاق کرده اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن تیمیه».(۲)

۲ – شیخ محمّد ابوزهره می گوید: «سلفیّه معتقدند که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده؛ از قبیل محبّت، غضب، سخط، رضا، ندا، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه، دست،

۱- ۸۹. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۹۰. طبقات الشافعیه، ج ۹، ص ۴۳.

همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل و تفسیری که مخالف با ظاهرش باشد... رأی و نظر ابن تیمیه نیز همین است».(۱)

۳ - شیخ سلیم البشری رئیس جامعه الازهر در عصر خود می گوید: «از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است...».(۲)

۴ - ابن حجر هیتمی مکّی شافعی می گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حقّ او ادّعای جهت و جسمانیت کرده است».(۳)

۵ - ابوالفدا، در تاریخش می گوید: «ابن تیمیه از دمشق به شام فرستاده شد، و از آنجا که وی قائل به تجسیم بود او را در زندانی حبس کردند».(۴)

ادوار قول به تجسیم

اشاره

با ملاحظه تاریخ قبل از اسلام و بعد از آن پی می بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جای

۱- ۹۱. تاریخ المذاهب الاسلامیّه، ج ۱،ص ۲۳۲-۲۳۵.

۲- ۹۲. فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲.

۳- ۹۳. کشف الارتیاب، ص ۱۳۰، به نقل از الجوهر المنظم، ابن حجر.

۴- ۹۴. تاریخ ابی الفداء، حوادث سنه ۷۰۵ ه .ق.

خرسندی دارد این است که جامعه شیعی از ابتدا، با حراستی که امامان شیعه و اصحاب آن ها و علمای شیعی در طول تاریخ از عقایـد اصـیل اسـلامی داشته نگذاشـته انـد که عقیـده تجسـیم در بین عقاید اسـلامی رسوخ کند، ولی مع الاسف آنچه اکنون مشاهده می کنیم این است که این عقیده در بین سـلفیّه و وهابیان عقیده ای رایج است، اما این که این عقیده از کجا وارد شده و چه دوران هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسی دارد. اینک به این موضوع می پردازیم.

دور اول: عصر یهود

با مراجعه به تاریخ قبل از اسـلام پی می بریم که یهود، خدا را جسم دانسـته و آن را به شـکل انسان به حساب آورده اند و نیز معتقدنـد که خدا دارای همسـر و فرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل می فرماید: «وَأَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَهً وَلا وَلَداً»؛(۱) «و این که بلنـد است مقـام بـاعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسـر و فرزنـدی انتخاب نکرده است.»

و نیز می فرماید: «وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»؛(۲) «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است.»

به همین جهت بود که از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آن ها نشان دهد.

۱- ۹۵. سوره جن، آیه ۳.

۲- ۹۶. سوره مریم، آیه ۸۸.

این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار و دیگران، داخل در اسلام شد، و به سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد.

۱ – ذهبی می گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله مجالست می کرد و از کتاب های بنی اسرائیل برای آنان سخن می گفت».(۱)

۲ – دکتر رضاء اللّٰه مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمه» از شیخ اصبهانی می گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند...».(۲)

۳ – ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده و در اثنای بررسی سند حدیث می گوید: «سند این حدیث ضعیف و متن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد».(۳)

۴ – ذهبی در کتاب «العلو» از عبداللّٰه بن سلام یهودی نقل کرده که گفت: «إذا کان یوم القیامه جی ء بنبیّکم حتی یجلس بین یدی اللّٰه علی کرسیه...»؛(۴) «هر گاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می شود تا این که نزد خداوند بر روی کرسی او می نشیند...».

۵ – عبداللّٰه بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه درباره

۱– ۹۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.
۲– ۹۸. العظمه، ج ۱، ص ۱۴۰.
۳– ۹۹. السنه، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹، ح ۵۶۸.
۴– ۱۰۰. العلو، ص ۴۴۶، رقم ۴۲۵.

عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است: «إنّ السماوات والبحار لفی الهیکل وأنّ الهیکل لفی الکرسی، وإنّ قدمیه عزّ وجلّ لعلی الکرسی، وقد عاد الکرسی کالنعل فی قدمیه»؛(۱) «همانا آسمان ها و دریاها در هیکل است و هیکل در کرسی، و هر دو قدم خداوند عزّوجلّ بر روی کرسی است و کرسی همانند نعل در دو پا برمی گردد.»

۶ - حافظ ابن حجر می گوید: «... وکعبداللَّه بن عمرو بن العاص؛ فإنّه کان حصل له فی وقعه الیرموک کتب کثره من کتب أهل الکتاب، فکان یخبر فیها من الأمور المغیبه، حتی کان بعض الصحابه ربما قال له: حدّثنا عن النبیّ صلی الله علیه وآله ولا تحدثنا عن الصحیفه»؛(۲) «و همانند عبداللَّه بن عمرو بن عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب های بسیاری از کتب اهل کتاب - یهود و نصارا - دسترسی پیدا کرد، و به آنچه در آن کتب از اخبار غیبی بود حدیث می گفت، حتی برخی از صحابه به او می گفتند: برای ما از پیامبرصلی الله علیه وآله حدیث نقل کن نه از صحیفه.»

لذا ذهبی می گوید: «إنّه لایجوز تقلید جماعه من الصحابه فی بعض المسائل»؛(۳) «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست.»

۷ - بسر بن سعید که از بزرگان تابعین و از رجال کتب ستّه و از شاگردان

۱- ۱۰۱. السنه، ج ۲، ص ۴۷۷.
۲- ۱۰۲. النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲.
۳- ۱۰۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

ابوهریره به شمار می آید، می گوید: «إتقوا اللَّه وتحفظوا من الحدیث، فواللَّه لقد رأینا نجالس أبی هریره فیحدّث عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، ویحدثنا عن کعب ثمّ یقوم، فاسمع بعض من کان معنا یجعل حدیث رسول اللَّه عن کعب ویجعل حدیث کعب عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۱) «از خدا بترسید و تحفّظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می کردیم که با ابوهریره مجالست می نمودیم، او برای ما از رسول خداصلی الله علیه وآله و کعب الاحبار حدیث می گفت، آن گاه برمی خاست. من از برخی از افراد که با ما بودند می شنیدم که حدیثی را که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده بود، به کعب الاحبار نسبت می داد و حدیثی را که از کعب الاحبار شنیده بود به رسول خداصلی الله علیه وآله منسوب می کرد.»

۸ - مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت: «خرجت إلی الطور فلقیت کعب الاحبار، فجلست معه فحدثنی عن التوراه وحدّثته عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۲) «من به طرف کوه طور رفتم و در آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می گفت و من از رسول خداصلی الله علیه وآله برای او نقل حدیث می کردم.»

از این احادیث و کلمات استفاده می شود که اسرائیلیات در همان قرن اوّل وارد منابع اسلامی شد.

۱- ۱۰۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵، کتاب التمییز.

۲- ۱۰۵. موطأ، مالک، حدیث ۲۲۲، کتاب النداء للصلاه.

دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل

اشاره

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسّـِمه و مشبّهه پدید آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ گونه تأمّل و درک و این که چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

۱ – نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق)

گرچه ذهبی او را در کتاب «العلو»(۱) به عنوان «من اوعیه العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضّاعین به حساب می آید.

حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنّت، حدیث جعل می کرد».(۲)

حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است: «... هنگامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کرد، از عرش خود پایین خواهد آمد».(۳)

۱- ۱۰۶. العلو، ص ۴۵۰.

۲- ۱۰۷. الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲.

۳- ۱۰۸. ذیل الموضوعات، ص ۵.

۲ – مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه .ق)

او شیخ مجسّمه در عصر خود بود، و لذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست.(۱)

۳ – وهب بن منبه (۱۱۴ ه .ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «روایات سنددار او کم است و بیشتر علوم او در اسرائیلیات و صحیفه های اهل کتاب است».(۲)

۴ – محمّد بن کرّام سجستانی (۲۵۵ ه .ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «عابد متکلّم، شیخ کرامیه... از بدعت های کرامیه قول آن ها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام...».(۳)

۵ – حماد بن سلمه (۱۶۷ ه .ق)

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند»(۴) و ترمذی(۵) به توسط او از انس بن مالک نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله در تفسیر آیه «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» فرمود: این چنین تجلّی کرد؛ یعنی آخر انگشت کوچک خود را بیرون آورد...

۱- ۱۰۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۲- ۱۱۰. همان، ج ۴، ص ۵۴۵.

۳- ۱۱۱. میزان الاعتدال، ترجمه محمّد بن کرام.

۴- ۱۱۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵.

۵- ۱۱۳. صحیح ترمذی، حدیث ۳۰۷۴.

۶ – نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق)

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

حشویه وقول به تجسیم

حشویه به دو صورت خوانـده می شود: یکی بر وزن دَهْریّه و دیگری بر وزن حَمَـدیّه. و بر عـدّه ای از اهل حـدیث اطلاق شده که به تشبیه و تجسیم گرایش داشتند.

درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است:

الف) چون معتقد به تجسیم بوده اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است.

ب) منسوب به حشاء به معنای جانب و کنار یا حاشـیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصـری حاضر می شدند و سخنان نادرست می گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار و حاشیه مجلس جای دهند.

میر سیّد شریف جرجانی می گوید: «وسمّیت الحشویه حشویه؛ لأنّهم یحشون الأحادیث التی لا أساس لها فی الأحادیث المرویّه عن رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله. قـال: وجمیع الحشویه یقولون بـالجبر والتشـبیه وتوصـیفه تعـالی بـالنفس والیـد والسـمع»؛(۱) «حشویه را حشویه نامیدند؛ زیرا آنان از احادیثی استفاده می کنند که اصل و اساسی برای آن ها در احادیث روایت

۱- ۱۱۴. التعریفات، جرجانی، ص ۳۴۱.

شـده از رسول خداصـلی الله علیه وآله نیست. او نیز می گویـد: تمـام حشویه قائـل به جبر و تشبیه و توصـیف خداونـد متعال به نفس و دست و گوش و چشمند.»

ج) آنان منسوب به حشوه، از قرّاء خراسانند.(۱)

صَفَدی در کتاب «الغیث المجسّم» گفته است: «در مذهب حنفیه، تفکّر معتزلی غلبه دارد. در مذهب شافعی، تفکر اشاعره و در مذهب مالکی، اندیشه قدریه (جبریه) و در مذهب حنابله، روش حشویه غلبه دارد».(۲)

شهرستانی درباره حشویه می گویـد: «عـدّه ای از حشویه اصـحاب حـدیث، آشـکارا قائل به تشبیه شـده، برای خداوند اعضا و ابعاض، نزول و صـعود، حرکت و انتقال ثابت کرده اند. گذشـته از این، روایات بی اساس را به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله نسبت داده اند، که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده است. و درباره قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف و اصوات و کلمات آن نیز قدیم و ازلی است».(۳)

ابن رشـد اندلسـی می نویسـد: «الحشـویه فـإنّهم قـالوا: إنّ طریقه معرفه وجود اللّه تعـالی هو السـمع لاـ العقـل، أعنی أنّ الإیمـان بوجوده الّذی کلّف الناس التصدیق به یکفی فیه أن یتلقّی من صاحب الشـرع ویؤمن به إیماناً کما تتلقّی منه أحوال المعاد وغیر ذلک مما لا دخل للعقل فیه. وهذه الفرقه الضالّه، الظاهر من أمرها أنّها مقصّره عن

۱- ۱۱۵. النبراس، ص ۴۲.
۲- ۱۱۶. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۱.
۳- ۱۱۷. الملل و النحل،شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

مقصود الشـارع فی الطریق الّتی نصـبها للجمیع مفیضه إلی معرفه اللَّه تعالی ... وذلک یظهر من آیه من کتاب اللَّه تعالی إنّه دعی الناس إلی التصـدیق بوجود الباری سـبحانه بأدله عقلیه منصوص علیها»؛(1) «حشویه می گوینـد: تنها راه معرفتِ وجودِ خـداوند متعـال سـمع است نه عقل؛ یعنی تنها راه ایمان به وجود خـدا که مردم مکلّف به تصـدیق به آن می باشـند، آن ایمانی است که تلقی از صـاحب شـرع شود؛ همـان گونه که احوال معـاد و دیگر اموری که عقل در آن ها مـدخلیت نـدارد، از شـرع تلقی می گردد. و این فرقه گمراه، امرشـان ظـاهر است که در فهم مقصود شـارع راهی را که خداونـد برای تمـام مردم نصب کرده و به معرفت خداوند متعال می انجامد قاصرند... و این مطلب از آیات متعددی از کتاب خداوند متعال استفاده می شود؛ زیرا آیات، مردم را دعوت به تصدیق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آن ها نصّ شده است.»

اصول عقیده حشویه را می توان سه مطلب دانست:

۱ - تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد.

۲ - در باب عقاید، اعتماد بر احادیث ضعیف و جعلی می کنند، بدون آن که آن ها را مورد بررسی قرار دهند.

ص:۴۸

۱- ۱۱۸. الکشف عن مناهج الأدلّه، ابن رشد، ص ۱۳۴.

۳ – مخالف تأویلند و لذا هر چه را در باب عقاید در احادیث آمده، حمل بر ظاهر آن می نمایند.(۱)

دور سوم : از ادوار تجسیم

این دور از ادوار تشبیه و تجسیم، از زمان احمد بن حنبل و حنابله شروع شده و تا عصر ابن تیمیه ادامه پیدا می کند.

عبداللّه بن احمد بن حنبل کتابی را در این باره به نام «السنه» تألیف کرده است. و حنابله نیز کتابی را تحت عنوان «الردّ علی الجهمیّه» به پدرش نسبت داده اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه و تجسیم است.

در طول این دوران، پیروان این خط کتاب های بسیاری را تألیف کرده و در آن احادیث تشبیه و تجسیم را جمع نمودند، که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ – «کتاب الاستقامه»، خشیش بن اصرم.

۲ – «السنه»، عبداللّه بن احمد بن حنبل.

۳ – «السنه»، الخلّال.

۴ – «السنه»، ابی الشیخ.

۵ – «السنه»، عسال.

۶ – «السنه»، ابوبکر بن عاصم.

۷ – «السنه»، طبرانی.

۱- ۱۱۹. المدخل الی دراسه علم الکلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶.

۸ – «السنه و الجماعه»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی.

۹ – «التوحید»، ابن خزیمه.

۱۰ – «التوحید»، ابن منده.

۱۱ – «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی.

۱۲ – «النقض»، عثمان بن سعید دارمی.

۱۳ – «الشریعه»، آجرّی.

۱۴ – «الإبانه»، ابی نصر سجری.

۱۵ – «الابانه»، ابن بطّه.

۱۶ – «ابطال التأویلات»، ابی یعلی قاضی.

حنابله در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه .ق توانستند خلیفه قادر باللَّه عباسی را هم عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم عقیده خود کرده و هر کس از معتزله و حنفیه و دیگران که با آن مخالفت می کرد را تهدید می نمودند.

ذهبی می گوید: «علامه ابواحمد کَرَجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر باللَّه آن را کتابت کرده و مردم را بر آن جمع و بر تعلیم آن امر نمود. و این در اوائل صده پنجم و در آخر ایام امام ابی حامد اسفرایینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود: «کان ربّنا عزّ وجلّ وحده لا شیی ء

معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شیی ء بقدرته، شآء وأراد، لا استقرار راحه کما یستریح الخلق»؛(۱) «پروردگار عزّوجلّ ما تنها است و چیزی همراه او نیست و مکانی او را احاطه نمی کنـد. پس هر چیز را به قـدرت خود آفریـد، و عرش را بدون آن که به آن احتیـاج داشـته باشـد خلـق کرد، پس بر روی آن به نحـو اسـتقرار قرار گرفت آن گونه که بخواهـد و اراده کنـد، نه به نحو استقرار راحت، همان گونه که خلق استراحت پیدا می کند.»

ابن اثیر در حـوادث سـال ۴۰۸ ه .ق می گویـد: «در این سـال بود که قـادر بـاللّه معتزله و شـیعه و دیگران از صاحبـان گفتـار و مقالات مخـالف را دسـتور به تـوبه داد و آنـان را از منـاظره در عقایـدشان نهی نمـود، و اگر کسـی چنین می کرد عقوبت می نمود».(۲)

حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه .ق می گویـد: «در این سال بود که قادر، بدعت گذاران را دستور به توبه داد... خبر داد مـا را هبه اللّه بن حسن طبری که در سـال ۴۰۸ ه .ق امیرالمؤمنین قـادر بـاللّه، فقهای معتزله و حنفیه را دسـتور به توبه داد و آنان نیز اظهار رجوع کردند...».(۳)

از این نصوص تاریخی استفاده می شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت و به کمک آنان آمد و لذا مخالفین خود را با انواع اذیت و آزارها از

۱- ۱۲۰. العلو، ذهبی، ص ۵۴۲.
۲- ۱۲۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵.
۳- ۱۲۲. المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

میـدان بیرون کردنـد و از این طریق عقایـد خود را گسترش داده و برای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء اسـتفاده کرده و در مقابـل مخالفان با مقابله عملی و فکری ایسـتادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (متوفی ۴۲۲ ه .ق) است که معروف به شیخ مجسّم ابی اسماعیل هروی است، که خودش می گوید: من ابن حبّان را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود.(۱)

بعـد از او امامـان حنبلی یکی پس از دیگری ظهـور کرده و خـطّ فکری خـود را ادامه دادنـد که از جمله آنـان، قاضـی ابویعلی حنبلی (متوفی ۴۵۸ ه .ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التأویل» احادیث تشبیه و تجسیم را دنبال کرده و بر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید.

بعد از او نیز ابن قدامه مقدسـی حنبلی (متوفی ۶۲۹ ه .ق) ادامه دهنـده این راه شد. او با تألیف کتاب هایی درباره این عقیده به نام های: «ذمّ التأویل»، و «لمعه الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه و تجسـیم جان تازه ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است.(۲) این تألیفات اکنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است.

ابوشامه مقدسـی درباره او می نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقه المشـهوره عن أهل مذهبه...»؛(۳) «لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است.»

ص:۵۲

۱- ۱۲۳. لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمه ابن حبّان.

۲- ۱۲۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۳- ۱۲۵. ذیل الروضتین، ص ۱۳۹.

شیخ محمّد ابوزهره می نویسد: «إنّ ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات کلّ ما جآء فی القرآن من فوقیّه وتحتیّه واستوآء علی العرش ووجه وید ومحبّه وبغض، وما جآء فی السنه من ذلک ایضاً من غیر تأویل وبالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابله فی القرن الرابع الهجری کما بیّنا، وأدعوا أنّ ذلک مذهب السلف، وناقشهم العلمآء فی ذلک الوقت، وأثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلی التشبیه والجسمیّه لامحاله...»؛(1) «ابن تیمیه چنین تقریر می کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیّت و تحتیّت و استواء بر عرش و وجه و دست و محبت و بغض، و نیز آنچه در سنّت از این قبیل آمده است، بدون آن که تأویل شود... به این رأی، حنابله در قرن چهارم ه .ق سبقت گرفتند آن گونه که بیان شد و ادّعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده و اثبات نمودند که اعتقادشان منجرّ به تشبیه و جسمیّت خواهد شد...».

دور چهارم : از ادوار تجسیم

این دوران از زمان ابن تیمیه و شاگردان او شروع می شود و تا زمان محمّد بن عبدالوهاب ادامه می یابد.

ابن تیمیه اصول افکار حنابله و قائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد و برای آن، اساس و برنامه ای خاص قرار داده و آن ها را منظم کرد.

۱- ۱۲۶. ابن تیمیه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

وی در یکی از کتاب های خود به نام «نقض اساس التقدیس» می گوید: «وإذا کان کذلک فاسم المشبهه لیس له ذکر بذمّ فی الکتاب والسنه ولا کلام أحد من الصحابه والتابعین...»؛(1) «و هر گاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمّت در کتاب و سنّت و نه کلام هیچ یک از صحابه و تابعین نیامده است...».

او در جایی دیگر نیز می گوید: «ولیس فی کتاب اللّه ولا سنّه رسوله ولا قول أحد من سلف الأمه وأئمّتها أنّه لیس بجسم، وأنّ صفاته لیس أجساماً وأعراضاً، فنفی المعانی الثابته بالشرع بنفی ألفاظ لم ینف معناها شرع ولا عقل، جهل وضلال»؛(2) «در کتاب خدا و سنّت رسولش و نیز در کلام احدی از سلف و امامان امت چنین نیامده که خداوند جسم نیست، و این که صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی معانی ثابت به شرع به نفی الفاظی که شرع و عقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی و ضلالت است.»

دور پنجم : از ادوار تجسیم

دور پنجم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمّد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او است.

شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه .ق) می گوید: «ثمّ ظهر بعد ابن تیمیه محمّد بن عبدالوهاب فی القرن الثانی عشر وتبع ابن

ص:۵۴

۱- ۱۲۷. نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- ۱۲۸. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

تیمیه وزاد علیه سخافه وقبحاً، وهو رئیس الطائفه الوهابیّه قبّحهم اللّه...»؛(1) «بعد از ابن تیمیه، محمّد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد.او خطّ ابن تیمیه را دنبال کرد و بر آن حرف های سخیف و قبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند...».

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «أمّا التجسیم والتشبیه فقد نشر الوهابیون وروّجوا کتباً کثیره فی موضوع الصفات ککتاب "السنه" لعبداللّه بن احمد بن حنبل وکتاب "الردّ علی بشر المریسی" لعثمان الدارمی. وألّف علماؤهم فی ذلک کتباً کثیره نقلوا فیها هذه المباحث من کتب ابن تیمیه وابن القیم وأشباههم...»؛(2) «تجسیم و تشبیه را وهابیان منتشر ساخته و کتاب های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب "السنه" از عبداللّه بن احمد بن حنبل، و کتاب "الردّ علی بشر المریسی" از عثمان دارمی. و علمای وهابیان در این باره کتاب های بسیاری تألیف نمودند و در آن ها این مباحث را از کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران نقل کردند...».

دور ششم : از ادوار تجسیم

دور ششم از ادوار تجسیم و تشبیه، دوران سلفیه و وهابیان معاصر است. کسانی که در هیئت های بحث ها و فتاوی و دعوت و ارشاد ظهور و بروز داشته و دارند و نیز البانی و پیروان خطّ فکری او.

۱- ۱۲۹. روضه المحتاجین لمعرفه قواعد الدین، ص ۳۸۴.

۲- ۱۳۰. السلفیه الوهابیه، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳.

این افراد در عصر حاضر توانسته اند، دانشگاه های مختلف را تسخیر کرده و دسته های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم اند؛ یعنی معتقدند به این که برای خداوند جسمی است دارای ابعاد و حدود... و در این زمینه ادّعا می کنند، اوّل کسانی که قائل به جسمیّت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان قمّی و دیگران از بزرگان شیعه در قرن دوم می باشند.

دکتر قفاری می گوید: «اصل افکار تجسیم و مذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن گاه می گوید: ابن تیمیه اوّل کسی است که این را به اثبات رسانده و گفته: اوّل کسی که در اسلام قائل به جسمانیّت خداوند شده، هشام بن حکم می باشد».(۱)

او هم چنین می گوید: «در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته و از آنجا به تشیّع سرایت کرده است؛ زیرا تشیّع مأوی و ملجأً هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام و مسلمین دارد».(۲)

۱- ۱۳۱. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۲۹ ؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۰.
۲- ۱۳۲. همان، ج ۱، ص ۵۳۰.

جا دارد این تهمت را بررسی کرده و دامان شیعه را از آن پیراسته نماییم.

آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم

از آنجا که اشکال کننده درصدد است تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهد؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه لای کلمات آن ها بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم:

۱ - شیخ کلینی رحمه الله (۳۲۹ ه .ق)؛ در کتاب «کافی» بابی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم و الصوره»،(۱) که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد.

۲ - شیخ صدوق رحمه الله (۳۸۱ ه .ق)؛ در کتاب «توحید» بابی دارد به نام «باب انّ اللّه عزّوجلّ لیس بجسم و لاصوره».(۲)

۳ - شیخ مفیدرحمه الله (۴۱۳ ه .ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می گوید: «و اما کلام در توحید و نفی تشبیه از خداوند و تنزیه و تقدیس برای او، چیزی است که به آن امر شده و مورد رغبت قرار گرفته است. و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد».(۳)

می دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می شود.

ص:۵۷

۱- ۱۳۳. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۲- ۱۳۴. التوحید، ص ۹۷.

۳- ۱۳۵. تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳.

۴ – ابوالفتح کراجکی (۴۴۹ ه .ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ اللّه تعالی لیس بجسم».(۱)

۵ – شیخ طوسی (۴۶۰ ه .ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه و کشتارشان را حرام می داند، کسانی را برمی شمارد که قائل به تجسیمند.(۲) همان گونه که حکم به نجاست مجسّمه کرده و آن ها را در زمره کفّار به شمار آورده است.(۳)

۶ – قاضی ابن برّاج (۴۸۱ ه .ق)؛ در «جواهر الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است.(۴)

۷ – قطب راوندی (۵۷۳ ه .ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسِّم آن را ذبح کرده و انتفاع به آن را نیز جایز نمی داند.(۵) و در جای دیگر نیز می گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است.(۶)

۸ – شیخ طبرسی (قرن ششم ه .ق)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است.(۷)

۹ – علامه حلّی رحمه الله (۷۲۶ ه .ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم خورده مجسِّمه داده است و آن ها و مشبِّهه را در حکم نواصب و غلات دانسته و حکم به کفر همه آن ها داده است.(۸)

۱- ۱۳۶. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

۲- ۱۳۷. التبیان، ج ۳، ص ۴۲۹و۴۳۰.

۳- ۱۳۸. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۴- ۱۳۹. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۵- ۱۴۰. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.

۶- ۱۴۱. همان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۷- ۱۴۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۸- ۱۴۳. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۱۰ – ابن فهد حلّی (۸۴۱ ه .ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر» مجسّمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده و محکوم به نجاستند.(۱)

۱۱ – محقّق کرکی (۹۴۰ ه .ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسّـمه فتوا داده است،(۲) و در کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است.(۳)

۱۲ – ابن ابی جمهور احسائی (اوائل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک و تعالی از تشبیه و دیگر نقائص برشمرده است.(۴)

۱۳ – علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه .ق)؛ در کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم و الصوره و التشبیه و الحلول و الاتحاد و انّه لا یدرک بالحواس و الاوهام والعقول و الافهام» منعقد نموده است. و بعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان و المکان و الحرکه و الانتقال عنه تعالی و تأویل الآیات و الاخبار فی ذلک» آورده است.(۵)

۱۴ – شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه .ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم و ترکیب از خداوند استدلال کرده است.(۶)

۱- ۱۴۴. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۲- ۱۴۵. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- ۱۴۶. رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰.

۴- ۱۴۷. مناظرات فی الامامه، ص ۳۴۷، به نقل از او.

۵- ۱۴۸. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۷ و ۳۰۹.

۶- ۱۴۹. کشف الغطاء، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲.

۱۵ – حاج ملا هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه .ق)؛ در کتاب «شـرح الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر این که تنزیه خداوند از صفات مخلوقات و اجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد.(۱)

۱۶ – آیت اللَّه خویی (۱۴۱۳ ه .ق)؛ در کتاب «الطهاره» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است.(۲)

از این عبارات استفاده می شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن اتفاق دارند.

و نیز بـا مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسـیاری خواهیم برد که دلالت بر عـدم تجسـیم دارد، و تنها علامه مجلسـی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، و این خود دلالت دارد بر این که عدم تجسـیم نزد شـیعه اصـلی مسـلّم است.

تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

توضیح

با مراجعه به کتاب های مخالفین مشاهده می کنیم که تنها دلیلی که آن ها به آن تمسک کرده و نسبت تجسیم را به هشام داده انـد، جمله ای است که از او روایت شـده که دربـاره خـدا فرمود: «جسم لا ـ کالاجسام». اینک این نسـبت را در دو مرحله مورد بررسـی قرار می دهیم: یکی در اصل این نسـبت که آیا صـحیح است یا خیر، و دیگری آن که بر فرض صـحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

۱- ۱۵۰. شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- ۱۵۱. التنقیح، ج ۲، ص ۷۷.

مرحله اول: بررسی اصل نسبت

شواهـدی این احتمـال را تقویت می کنـد که این نسـبت به هشام چیزی جز افترا و تهمت نیست. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمده که به عنوان مدافع از حریم حقّ و حقیقت مطرح بوده انـد. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایسـتادگی کرده و درصـدد ابطال شـبهه های آنان برآمـده اند. حال چگونه می توان او را متّهم به چنین عقیده ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟

۲ - با مراجعه به کتب رجالی پی خواهیم برد که هشام و یونس با مشکلی از درون مذهب و آن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی توانستند مقام و منزلت آن دو را مشاهده کنند و لذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند.

کشی در رجـال خود از سـلیمان بن جعفر نقـل کرده که گفت: از امـام رضـاعلیه السـلام دربـاره هشـام بن حکم سؤال کردم؟ حضـرت فرمـود: «او بنـده ای نصـیحت کننـده بـود که از نـاحیه اصـحاب خـود به جهت حسـدی که به او داشتند اذیت و آزار شد».(۱)

یونس بن عبـدالرحمن و اصـحاب او نیز از طرف جمـاعتی مورد سـعایت قرار گرفته و به جهت جلالـت قـدر و قربش نزد امام، مورد سرزنش و تعقیب

ص:۶۱

۱- ۱۵۲. رجال کشی، ص ۲۷۰.

قرار گرفته بود. و لـذا به احتمـال قوی می توان روایاتی را که در مـذمّت او رسـیده یا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست.

۳ - هشـام بـن حکم به اعـتراف شـیعه و سنّی، یکی از متکلمین امـامیه و دریـایی عمیـق از معـارف عقلی به حسـاب می آمـد. شهرسـتانی می گوید: «هشام بن حکم کسـی بود که در مباحث اصول، غور بسـیار نموده بود و نمی توان مباحث و مناظرات او را با معتزله نادیده گرفت». (۱) ذهبی نیز او را متکلّمی زبردست دانسته است. (۲)

خصوصاً آن که بزرگان شـیعه به تبع از اهل بیت علیهم السـلام او را بسـیار تمجید نموده اند. آیا با وجود این تعبیرات می توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام و منزلت او شاهدی بر کذب این نسبت و افتراء به او نیست؟

۴ - از آنجا که بحث از خداوند و صـفات ثبوتی و سـلبی در آن عصـر آسان نبوده و تازه در حوزه های اسـلامی مطرح شده و ذهن افراد به این مسائـل نامأنوس بوده است، لـذا طبیعی به نظر می رسـد که گروهی کلاـم او را - بر فرض صـحت انتسـاب - درست نفهمیده و لذا او را به تجسیم متهم کنند.

ممکن است که هشـام گفته: «شـی ء لاـ کالاشـیاء» ولی مسـتمع خیـال کرده که گفته: «جسم لا کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده و یـا خیـال کرده که لاـزمه کلام او این چنین است. و می دانیم که گاهی برداشت ها و تصوّرات غلط از سـخنان کسـی، سبب نسبت های ناروا به او می شود.

۱- ۱۵۳. الملل و النحل در حاشیه الفِصَل، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳.

۲- ۱۵۴. سیره اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

۵ - با مراجعه به کتب تراجم پی می بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان علیهم السلام قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) در حدیثی امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست و زبان و قلب است».(۱) و نیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید».(۲)

ب) امام صادق علیه السلام هم چنین در حقّ او دعا کرده و فرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند و تو را ثابت قدم گرداند».(۳)

ج) در قصّه ای بعد از آن که کافری به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده و شریعت به هشام بن حکم سپرد.(۴)

د) و نیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود: «هشام بن حکم پیشگام حقّ ما، و دنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده صدق ما، و دفع کننده باطل دشمنان ما است. هرکس که او و اثرش را دنبال کند ما را دنبال و پیروی کرده و هر کس که او را مخالفت کرده و هتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده و هتک حرمت ما را کرده است».(۵)

۱- ۱۵۵. کافی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۲- ۱۵۶. اعلام الوری، ص ۲۸۱ - ۲۸۳.
۳- ۱۵۷. کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱.
۴- ۱۵۸. کافی، ج ۱، ص ۷۲ - ۷۴.
۵- ۱۵۹. معالم العلماء، ص ۱۲۸.

ه) امام کاظم علیه السلام در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می کند، می فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد».(۱)

و) در حدیثی امام رضاعلیه السلام امر به دوستی با هشام نموده است.(۲)

ز) در حدیثی دیگر امام رضاعلیه السلام بر او ترحّم کرده و فرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت و آزار واقع شد».(۳)

در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز روایات فراوانی در مدح و ستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضاعلیه السلام سؤال کردم: من نمی توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر.(۴)

آیا می توان به چنین افرادی که این گونه مورد مدح اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند چنان نسبتی را داد؟

۶ - با مراجعه به روایات هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن که درباره توحید و صفات خداوند متعال رسیده پی می بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می کنیم:

الف) هشام در مناظره ای که بین او و یکی از کافران واقع شد، به کلام

۱- ۱۶۰. رجال کشی، ص ۲۷۰.

۲- ۱۶۱. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- ۱۶۲. همان، ص ۲۷۰.

۴- ۱۶۳. رجال کشی، ص ۴۸۳.

امام صادق علیه السلام استشهاد کرده و فرمود: «... جز آن که خداوند جسم و صورت نیست... به حواس پنج گانه درک نمی شود، اوهام او را درک نمی کند... شنوا و بینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بدون وسیله بینایی...».(۱)

ب) در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز در روایت آمده که او از امام کاظم علیه السلام درباره علّت عروج پیامبرصلی الله علیه وآله به آسمان سؤال کرد، با آن که خداوند توصیف به مکان نمی شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به مکان توصیف نشده و زمان بر او جاری نمی گردد...».(۲)

پس یونس نیز با سؤال از امام و اعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. و لذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام نقل می کند.

مرحله دوم: بررسی کلام

اشاره

در بحث گذشته با قراین بسیار به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن بی پایه و اساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده اند، و آن این که او خداوند را این گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام».

قبل از هر چیز توجّه به یک نکته ضروری می نماید، و آن این که برای

۱- ۱۶۴. توحید، شیخ صدوق، ص ۲۴۳ - ۲۵۰.

۲- ۱۶۵. توحید، شیخ صدوق، ص ۱۷۵.

فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلّم از کلامش معنایی را اراده می کند که نمی توان با مراجعه به لغت آن را فهمید.

حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله ای که به او نسبت داده اند، معنای خاص را اراده کرده و یا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟

با مشاهده قراین خاص پی می بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لا کالاجسام» معنا و مقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت و لوازم آن نیز سازگاری دارد، و آن این که مقصود او از کلمه «جسم» موجود، شئ قائم به نفس و ثابت است.

ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب «مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، و شئ، و قائم بنفسه را کرده ام.(۱)

کشی نیز از هشام و یونس نقل کرده که این دو گمان کرده اند که اثبات شئ به این است که «جسم» گفته شود.(۲)

۱- ۱۶۶. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴.

۲- ۱۶۷. رجال کشی، ص ۲۸۴، رقم ۵۰۳.

نتیجه این که رأی هشام و یونس در رابطه خداونـد با دیگران از حیث معنا هیـچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. لکن قراینی وجود دارد که می توان آن ها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

۱ – قرینه لفظی

هشـام گرچه خداونـد را متصف به جسـمانیت کرده، ولی به دنبـال آن کلمه ای را به کـار برده که می توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده و به معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. و این خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

۲ – قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا کالاجسام» که به هشام بن حکم نسـبت داده شـده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدّعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسـیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنابر نقل شهرسـتانی، در محاجّه با علّاف گفته است. هشام به علّاف می گوید: تو می گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو نمی گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟(۱)

از این گونه تعبیر به خوبی اسـتفاده می شود که هشـام درصـدد معـارضه و مقابله با علّاف است، نه این که عقیـده خود را بیان کند. این طور نیست

ص:۶۷

۱- ۱۶۸. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۳.

که هر کس در مقام معارضه، چیزی می گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علّاف باشد؛ همان گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است.

و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهمیه بوده و قبل از آن بوده که به برکت آل محمّدعلیهم السلام هدایت یافته است؛ زیرا جهمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

۳ – اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر این که کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده و در معنای آن اختلاف واقع شده است.

ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنّت می گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده اند».(۱)

ابن تیمیه می گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم نزاع های لفظی و معنوی وجود دارد».(۲)

در جایی دیگر می گوید: «لفظ "جسم و حیّز و جهت" الفاظی است که در آن ها ابهام و اجمال وجود دارد، و این ها الفاظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوّعی از آن ها اراده می شود».(۳)

۱- ۱۶۹. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱.

۲- ۱۷۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- ۱۷۱. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۸.

و نیز می گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق و مقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته اند».(۱)

شیخ الاسلام ابویحیی (۹۲۶ ه .ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است.(۲)

۴ – «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع

با مراجعه به کتاب های اهل سنّت پی می بریم که جمله «جسم لا کالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنّت است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. و حنابله و تابعین آن ها بر این اعتقادند».(۳)

ابن حزم می گوید: «کسی که می گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است».(۴)

و نیز می گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است و بر او چیزی نیست...».(۵)

۱- ۱۷۲. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰.

۲- ۱۷۳. الحدود الانیقه و التعریفات الدقیقه، ص ۷۱.

۳- ۱۷۴. بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۲۵.

۴- ۱۷۵. الفِصَل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۵- ۱۷۶. همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

ابن تیمیه نیز می گوید: «این گونه الفاظ (مثل جسم...) را کسی نمی تواند نفی یا اثبات کند تا آن که متکلّم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را ردّ کند و اگر به حقّ تفسیر کند آن را اثبات نماید».(۱)

در جایی دیگر می گوید:«آن کسانی که خداوند را از مشابهت با مخلوقین منزّه می کنند و او را «جسم» نامیده اند، نزاع آنان با کسانی که آن را از خدا نفی می کنند، لفظی است».(۲)

با جواب از این جمله ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می ماند که در کتب رجال و تراجم در مذمّت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم و یا به جهت خصومت و حسدی که با او داشته اند ذکر شده است.

بررسی روایات در مذمّت هشام

با مراجعه به کتاب های تراجم و رجال پی به روایاتی در مذمّت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می توان جواب های متعددی به آن ها داد:

۱ - اغلب این روایات از حیث سند ضعیفند.(۳)

۱- ۱۷۷. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- ۱۷۸. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱.

۳- ۱۷۹. ر.ک: معجم رجال الحدیث، آیت اللّه خویی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.

۲ – این روایات علاوه بر این که تعدادشان کم است با روایات صحیحه و مستفیضه ای که در فضیلت و مقام و منزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند.

۳ – می توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی و لغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده ای صحیح و سالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده و آن را بر ضدّ شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است.

۴ – ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر و عقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمّت و نقد قرار داده اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل و مورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده و درصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

ص:۷۱

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه ای

۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه ای

۳ قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه ای

۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه ای

۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه

۶ صحیفه سجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه ای

۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدّس جمکران

۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه ای

۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه ای

۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه ای

۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات

۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)/شعر و رنگ آمیزی سیّد حمید رضا موسوی

۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی

۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی

ص:۷۳

۱۵ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات

۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی

۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش

۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات

۱۹ اسلام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش

۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات

۲۲ امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی

۲۳ امام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات

۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز اللَّه حیدری

۲۶ اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی

۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی

۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی

۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی

۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی

۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری

۳۲ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری

۳۳ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری

۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات

۳۵ تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری

۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی

۳۷ جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی پور

۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی

۳۹ چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد

۴۰ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی

۴۱ حکمت های جاوید محمد حسین فهیم نیا

۴۲ ختم سوره های یس و واقعه واحد پژوهش

۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری

۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی

۴۵ خوشه های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)

۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی

۴۷ داستان هایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد

۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی

۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی

۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره ای

۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی

۵۲ دین و آزادی محمّد حسین فهیم نیا

۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی

۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی

۵۵ روزنه هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی

۵۶ زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات

۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی

۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی

۵۹ سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری

۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی

۶۲ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی

۶۳ سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)

۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی

۶۵ شمس وراء السحاب/ عربی السیّد جمال محمّد صالح

۶۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد اللّٰه هاشمی شهیدی

۶۷ عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی

۶۸ عریضه نویسی سید صادق سیدنژاد

۶۹ عطر سیب حامد حجّتی

۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی

۷۱ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات

۷۲ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان

۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۷۴ غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی

۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی

۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی

۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی

۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی

۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی

۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها(پخش) حسن صدری

۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی

۸۲ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات

۸۳ کرامت های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات

۸۴ کمال الدین وتمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان

۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی

۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)

۸۷ گفتمان مهدویت آیت اللّه صافی گلپایگانی

۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی

۸۹ مشکاه الانوار علّامه مجلسی رحمه الله

۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی

۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی

۹۲ منازل الآخره، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله

۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی

۹۴ منشور نینوا مجید حیدری فر

۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۹۶ مهدی علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللّه حیدری

۹۷ مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب

۹۸ مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی رحمه الله / ارومیه ای

۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه آبادی

۱۰۰ مهربان تر از مادر / نوجوان حسن محمودی

۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی

۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات

۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله

۱۰۴ نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله

۱۰۵ نشانه های ظهور او محمد خادمی شیرازی

۱۰۶ نشانه های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده

۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر

۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران

۱۰۹ نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله / محمد دشتی

۱۱۰ نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام محمّد رضا اکبری

۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی

۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی

۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات

۱۱۴ ویژگی های حضرت زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری

۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله

۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی

۱۱۷ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی

۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی

۱۱۹ ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید.

کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲-۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱

فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

ص:۷۹

سلسله کتاب های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی ها(وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

۳ - خدا از دیدگاه وهابیان

۴ - مبانی اعتقادی وهابیت

۵ - موارد شرک نزد وهابیان

۶ - توسل

۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

ص:۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹